

ما می‌گوییم:

مرحوم حاج شیخ مرتضی حائری به طور مفصل به دلالت ادله شرعی در بحث تجری اشاره کرده است، ایشان ابتدا به آیات شریفه توجه می‌دهد و سپس به روایات می‌پردازد:

آیه اول:

«وَأما بحسب الأدلة الشرعية فالكلام يقع في موضعين:

الموضع الأول في ما يمكن الاستدلال به من الآيات الشريفة:

فمنها قوله تعالى: «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ»^۱
بدعوى أن الظاهر منها عدم ترتب المؤاخذة على الأيمان اللغوية التي لا يرتب الحالف عليها الأثر ولا يعمل بها، بل مورد المؤاخذة هو ما في القلب من إرادة عدم العمل أو عدم إرادة العمل.»^۱

توضیح:

۱. موضع اول: آیات دال بر حرمت تجری:
۲. آیه شریفه «اخذ به مكتسبات قلوب»
۳. قسم‌هایی که لغو جاری می‌شوند و قسم خورنده بر آنها اثری را بار نمی‌کند و به آنها عمل نمی‌کند عقاب ندارد. ولی مؤاخذه به سبب نیت است که عبد می‌خواهد و اراده کرده است که عمل نکند.
۴. [پس نیت ترک عمل عقاب دارد]

ما می‌گوییم:

۱. استدلال به آیه در صورتی تمام است که مراد آیه شریفه آن باشد که در قسم‌های غیر جدی عقاب از جهت اراده و نیت سوء است و نه از جهت ترک عمل. و چنین نتیجه گرفته شود که بر نیت عقاب مترتب است.
۲. اما ظاهراً آیه در مقام آن است که دو نوع قسم را تصویر کند، قسم‌های لغو و غیر جدی و قسم‌های جدی که حالف در هنگام قسم قصد جدّ داشته است ولی بعداً از انجام آن سر باز می‌زند.^۲

۱. مبانی الاحکام، ج ۲، ص ۳۶

۲. ن ک: تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۱۴۷؛ تفسیر المیزان، ج ۲، ص ۲۲۳

۳. برخی از مفسرین، این آیه را ناظر به آیه شریفه «وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ»^۱ دانسته‌اند که یک آیه قبل‌تر از آیه مانحن‌فیه، است و در آن از اینکه خدا در معرض (عرضه) قسم‌ها قرار گیرد نهی شده است؛ اما در ادامه خداوند می‌فرماید که اگر قسم‌ها از روی جدیت نباشد، گناه ندارد.^۲
۴. همچنین توجه شود که نفی مؤاخذه در آیه شریفه، صرفاً نفی کفاره نیست بلکه نفی عقاب اخروی هم می‌باشد.^۳
۵. مرحوم حائری خود در جواب به آیه می‌گوید:

«و فيه: أن الظاهر أو المحتمل القريب أن يكون المقصود عدم المؤاخذة على الأيمان غير المقرونة بقصد الحلف جداً، وأن المؤاخذة على ما يتحقق في القلب جداً وليس صرف اللفظ أو المفهوم التصوري.

و ما يوضح ذلك امور:

منها: ظهور لفظ اللغو في ذلك.

ومنها: تناسب ذلك لقوله تعالى: «لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْأَيْمَانَ.

ومنها: ترتيب المؤاخذة في الآية الثانية على نفس العمل لقوله تعالى: «فكفارتها إطعام عشرة مسكين من أوسط ما تطعمون أهليكم أو كسوتهم»^۴

توضیح:

- دلیل اول: لفظ لغو معلوم می‌کند که استدلال به آیه برای تجری مناسب نیست چرا که قسم «لغو» یعنی کاری که از ابتدا قصد انجام آن نبوده است و لذا اصلاً از ابتدا سوء نیت هم نبوده است و لذا «قسم لغو» اگر هم اشکالی داشته باشد، به سبب یک «عمل جوارحی» است.
- دلیل دوم: آیه شریفه سوره مائده، صریحاً هم شکل با آیه سوره بقره است و در آنجا تقابل بین قسم‌های لغو و قسم‌های جدی است.

۱. بقره: ۲۲۴

۲. ن. ک: مفاتیح الغیب، ج ۶، ص ۴۲۶

۳. ن. ک: همان؛ التحریر و التنویر، ج ۲، ص ۳۶۱

۴. مبانی الاحکام، ج ۲، ص ۳۶

۳. دلیل سوم: در آیه سوره مائده، کفاره بر قسم خوردن جدی و عمل نکردن به آن (و نه نیت) مترتب شده است و لذا معلوم می‌شود که اصلاً «سوء نیت» عمل مؤاخذه نمی‌شود.

آیه دوم:

«و من الآيات قوله تعالى: «ولا تكتموا الشهادة و من يكتمها فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ» بدعوى ظهورها فى حصول الإثم بالقصد إلى الكتمان.»^۱

توضیح:

کتمان شهادت یک امر قلبی است و بر نیت قلبی و فعل قلبی (یعنی قصد کتمان) گناه مترتب شده است.

ما می‌گوییم:

۱. به نظر می‌رسد در تفسیر استدلال باید اضافه کرد که آیه، کتمان را «گناه قلب» برمی‌شمارد و فعل قلب صرفاً نیت کردن است. چرا که «کتمان بما هو کتمان» فعل نفس است ولی آنچه فعل قلب است و لذا با انجام آن گناه حاصل می‌شود، نیت کردن و قصد کردن است.

به عبارت دیگر: استدلال چنین است که: کتمان فعل نفس آدمی است و اگر گناهی بر کتمان مترتب باشد، گناه آدم است. ولی آیه می‌گوید گناه مذکور گناه قلب است. و می‌دانیم که کار قلب، نیت است، پس معلوم می‌شود که آیه می‌خواهد بگوید، «قصد کتمان» حرام است.

۲. مؤید این استدلال، قرائت شاذی است که «آثم قلبه» را «آثم قلبه» خوانده است که به معنای «گناه کرده است قلب او» می‌باشد.^۲

۳. مرحوم حائری از این استدلال پاسخ می‌دهد:

«و فيه أن الأقرب أن يكون المقصود أن الكتمان من آثمية القلب، لا أن الكتمان موجب له.

وذلك لأمر:

منها: ترتيب الآثمية على الكتمان بالجملة الاسمية الظاهرة فى الدوام والثبات ولم يقل تعالى شأنه: آثم قلبه بذلك.

ومنها: أن ذلك هو المناسب يحسب الاعتبار، لأن الكتمان إنما هو من باب ملاحظة الظالم نوعاً، وملاحظة الظالم الموجبة لتفويت حق المظلوم ومخالفة الأمر الإلهي بذلك تكشف عن ضعف الإيمان وعدم الثقة به تعالى وتحقير قدرته وعلمه وإحاطته فى قبالة قدرة من كتمها له، نعوذ

۱. همان، ص ۳۷

۲. ن ک: مفاتيح الغيب، ج ۷، ص ۹۹



به تعالی من الذنوب لا سیما ما یكون ناشئاً عن عدم الإیمان به تعالی وعدم الثقة به وترجیح المخلوقین الضعفاء المعدومین علیه تعالی.

ومنها: ورود الخبر الشریف كما فی الصافی عن الفقیه عن الباقر (ع)، قال: «کافر قلبه»^۱

توضیح:

۱. آیه شریفه نمی‌گوید کتمان باعث گناه کردن قلب است بلکه می‌گوید چون قلب گناهکار است، کتمان حاصل می‌شود.

۲. شاهد این مطلب آن است که اولاً آیه شریفه آثمت قلب را با جمله اسمیه آورده است (که دال بر دوام است یعنی قلبی که در گناه استقرار دارد موجب این کتمان است و نه اینکه گناه حادث می‌شود).

۳. ثانیاً: تناسب حکم و موضوع چنین است چرا که کتمان شهادت به سبب آن است که آدمی رعایت حال ظالم را می‌کند و به ضرر او شهادت نمی‌دهد و این نیست مگر به سبب ضعف ایمان که همان قلب گناه است. (پس قلب گناهکار علت کتمان است و نه اینکه کتمان علت گناه باشد).

۴. ثالثاً: روایات در تفسیر آیه، «آثم قلبه» را «کافر قلبه» تفسیر کرده است و کفر قلب ظهور در همین مطلب که گفتیم دارد (چرا که ریشه کتمان را کفر برمی‌شمارند).

ما می‌گوییم:

۱. روشن است که اگر روایت امام باقر (ع)^۲ که جابر از ایشان نقل کرده است، پذیرفته شود، می‌توان استظهار مرحوم حائری را پذیرفت، چرا که روشن است که به سبب یک کتمان قلب کافر نمی‌شود بلکه «کفر قلب» است که از قبل ثابت بوده و باعث کتمان شده است.

۲. ولی سایر وجوه ایشان قابل خدشه است چرا که اسمیه بودن جمله و همچنین حذف «بذلک»، شاهی بر مدعای ایشان نیست و تناسب حکم و موضوع هم قابل مناقشه است چرا که شاید آیه در صدد بیان گناه قلب بوده است.

۳. اما سند شیخ صدوق به جابر، از طریق مفضل بن عمر است که برخی در توثیق او خدشه کرده‌اند ولی به نظر روایت او قابل پذیرش است.

۱. مبانی الاحکام، ج ۲، ص ۳۷

۲. ن ک: من لا یحضر الفقیه، ج ۳، ص ۵۸

